

سلسله درس های مهدویت

حلقه اول



فروشگاه تخصصی کتب دینی

دکتر سید محمد بنی هاشمی



سیس شناسه: بنی‌هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹؛ عنوان و نام پدیدآور: عرفت و بندگی: سلسله درس‌های مهدویت، حلقة اول
سید محمد بنی‌هاشمی.

مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگ انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص.

شابک جلد اول: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۴۸-۳

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۸-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمدرضا حسن (عج)، امام دوازدهم، مهدویت.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۰۵۵ ق، احادیث.

ردیفه کرگه: ۱۳۸۸ س ۸/۸۳ ب/۲۲۴

ردیفه دویی: ۴۶۲/ ۴۹۷

شماره کتابنامه: ۱۵/ ۱۷۲۹۴

ISBN 978-964-539-148-3 شاکر ۱۴۸-۳

معرفت و بنده

سالسله درس های مهدویت (۱)

سید محمد بنی هاشمی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: دوم / ۱۳۹۰

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

حروفچینی: شیر / ۱۸۳۶۵۷۷

چاپ: زنبق

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه آی‌سی‌پارک، ساختمان پیشگان، واحد ۹ تلفن و فاکس: (۰۶) ۷۷۷۵۲۸۳۶

ب سایت: <http://www.monir.com>
نکست الکترونیک: info@monir.com

* پنجه کارکز بخش: تبریز (محیفه) ۵۵۵۱۸۴۸ * اهواز (شد) ۲۲۱۷۰۰۰ * مشهد ۵۱۱۰ * ۲۲۵۷۷۵۷

٣٧٠٠ تهوان

اين حلقه به نيايت از:

اولين سفير و نايب خاص خاتم الاوصياء ﷺ

جناب عثمان بن سعيد عمروی رض

به پيشگاه:

پدر بزرگوار خاتم الانبياء ﷺ

فروشگاه تخصصي كتب دين حضرت عبدالمطلب رض

تقديم مى گردد.





فهرست مطالب

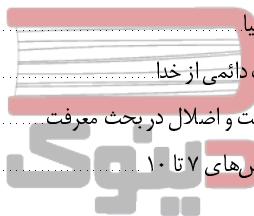


۱۳	مقدمه
■ بخش اول: معرفت: ایجاد خدا و قبول انسان	
۱۹	فصل اول: ویژگی‌های علم و معرفت
۱۹	درس اول: چیستی علم و ویژگی‌های آن (۱) مکتب دین
۱۹	تمایز میان دو معنای واژه «علم»
۲۰	ویژگی‌های علم
۲۰	الف: بداهت معنای علم
۲۱	ب: ذهنی نبودن علم
۲۴	علم و ادراک همان وجود کردن است
۲۶	درس دوم: چیستی علم و ویژگی‌های آن (۲)
۲۶	ج: قابل تعریف نبودن علم در عین بداهت آن
۲۹	د: اختیاری نبودن علم
۳۵	هـ حدوث و تجدد علم
۳۷	درس سوم: معرفت و ویژگی‌های آن
۳۷	معرفت چیست؟

۴۲	ویژگی‌های معرفت.
۴۵	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۳
۴۷	فصل دوم: معرفت، صنع خدا
۴۷	درس چهارم: هدایت الهی و نقش انسان
۴۸	هدایت تکوینی و هدایت تشریعی
۴۹	صنع خدا در هدایت تکوینی
۵۰	نقش خدا و انسان در هدایت تشریعی
۵۸	درس پنجم: مشیّت الهی در هدایت و اضلال
۵۸	هدایت: فضل خدا
۵۹	اضلال خداوند
۶۰	اشکال جبر در هدایت و اضلال الهی
۶۰	قول به جبر یا اختیار، فقط در قلمرو افعال اختیاری
۶۲	تفکیک هدایت خدا از ایمان و کفر بندگان
۶۴	کفر غیر از اضلال است.
۶۹	درس ششم: هدایت اولیه و ازدیاد هدایت فوشکا و شخصی کتب دینی
۶۹	تفاوت اعتقاد با معرفت
۷۱	ازدیاد هدایت برای مؤمن
۷۳	محروم شدن کافر از هدایت بیشتر خداوند
۸۰	هدایت نکردن خدا ظلم نیست
۸۳	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۴ تا ۶
۸۴	درس هفتم: نابینایی و ناشنوایی قلب
۸۴	هدایت و اضلال به خواست خداست
۸۷	قفل بر قلب
۹۷	درس هشتم: شرح صدر (۱)
۹۷	نحوه هدایت و اضلال خداوند

فهرست مطالب ۹

۹۸	شرح صدر انسان بوسیله نور الهی
۹۹	نور علم
۱۰۱	نور امام علیؑ
۱۰۶	درس نهم: شرح صدر (۲)
۱۰۶	ضیق و خرچ بودن صدر
۱۱۰	تأثیر صنع خدا در تسليم اختیاری انسان
۱۱۴	ایمان با کراحت!
۱۱۵	درس دهم: شرح صدر (۳)
۱۱۵	نقش هدایت خدا در عاقبت به خیری
۱۱۹	هدایت و اصلال در آخرت
۱۲۱	عقوبت کافر در دنیا
۱۲۳	لزوم طلب هدایت دائمی از خدا
۱۲۶	نتیجه بحث هدایت و اصلال در بحث معرفت
۱۲۷	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۷ تا ۱۰



فصل سوم: دلالت احادیث معرفت

۱۲۹	درس یازدهم: احادیث معرفت (۱)
۱۲۹	احادیث معرفت در کافی
۱۳۴	احادیث معرفت در بحار الانوار
۱۳۹	بیان علامه مجلسی درباره معرفت
۱۴۲	درس دوازدهم: احادیث معرفت (۲)
۱۴۲	رفع شبیه از حدیث جهل و معرفت
۱۴۴	استفاده علامه مجلسی از احادیث معرفت
۱۴۸	بیان فلسفی درباره احادیث معرفت
۱۵۱	وجه استناد به ادله نقلی در بحث معرفت

۱۵۷	فصل چهارم: سند احادیث معرفت
۱۵۷	درس سیزدهم: سند احادیث معرفت
۱۵۷	عدم نیاز به بررسی سند احادیث معرفت
۱۵۹	تواتر احادیث در بحث معرفت
۱۶۲	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۱ تا ۱۳

■ بخش دوم: ارزش و چگونگی بندگی خداوند

۱۶۵	فصل اول: عبادت با معرفت، هدف از خلقت بندگان
۱۶۵	درس چهاردهم: معنای صحیح هدفاری خداوند
۱۶۵	هدف فاعل و هدف فعل
۱۶۶	غاییت یا علّت غایی فعل
۱۶۸	داعی زائد بر ذات یا عین ذات
۱۶۹	حکیمانه بودن افعال خداوند
۱۷۰	هدف خالق یا هدف مخلوق
۱۷۲	درس پانزدهم: بندگی اختیاری در پیشگاه الهی
۱۷۲	بندگی، هدف از خلقت
۱۷۳	اراده تکوینی و تشریعی خداوند
۱۷۶	ابتلا و امتحان انسانها
۱۷۶	اختلاف در خلقت، زمینه‌ای برای امتحان
۱۸۰	مانع نشدن خداوند از انجام گناه
۱۸۲	درس شانزدهم: پایه و اساس بندگی خداوند
۱۸۲	عبادت بر پایه معرفت
۱۸۳	نقش انسان در قبول یارد معرفت
۱۸۵	واجب تربیت معرفت برای انسان
۱۸۶	معرفت خداوند، روح عبادت
۱۸۸	رابطه عمل و معرفت

۱۱ فهرست مطالب

۱۸۸	معیار افضلیت انسان
۱۹۱	هدف از خلقت انسان
۱۹۲	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۴ تا ۱۶
۱۹۵	فصل دوم: اقسام بندگان در عبادت خداوند
۱۹۵	درس هفدهم: معرفت و ایمان
۱۹۵	معنای ایمان
۱۹۶	پخش شدن ایمان بر اعضا
۱۹۷	معرفت قلبی
۱۹۸	تفاوت اسلام و ایمان
۲۰۰	اسلام، شرط ایمان
۲۰۱	تعریف جامعی از ایمان
۲۰۲	درس هجدهم: اسلام ظاهری و اسلام واقعی
۲۰۳	اظهار اسلام به زبان
۲۰۵	حقیقت اسلام
۲۰۸	درس نوزدهم: حقیقت کفر
۲۰۸	معنای کفر
۲۱۰	تفاوت کفر با فسق
۲۱۳	شک در معرفت
۲۱۴	شک اختیاری و غیر اختیاری
۲۱۵	شک، مرتبه‌ای ازانکار
۲۱۸	درس بیستم: مستضعف نه مؤمن است و نه کافر
۲۱۹	تعریف مستضعف
۲۲۰	عقابت مستضعفان
۲۲۴	روشن نشدن سرانجام مستضعفان قبل از قیامت
۲۲۶	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۷ تا ۲۰
۲۲۹	فهرست منابع



مقدمه

خدای منان را بی نهایت شاکرم که در طول ۱۱ سال (از شهریور ۱۳۷۵ تا شهریور ۱۳۸۶) به این بندۀ ناقابل خود توفيق عنایت فرمود تا کتاب هایی مرتبط با موضوع مهدویت به قلم درآورد. این کتاب ها حول محورهای ذیل تنظیم شد:
تاریخی کتب دینی

۱- «معرفت» شامل مباحث: ویژگی های معرفت، رابطه معرفت و بندگی، جایگاه معرفت امام، چگونگی معرفت امام، لوازم و آثار معرفت امام.

۲- «غربت» شامل مباحث: معنا و اهمیت شکر پروردگار، مراحل شکر نعمت، آثار شکر، شکر نعمت امام و آثار آن، ناشکری نعمت امام و غربت ایشان، معانی غربت، راههای یاری امام غریب.

۳- «غیبت» شامل مباحث: غیبت حجت های الهی، معنا و چگونگی غیبت امام عصر، بهره وری از امام غایب، بررسی علل غیبت، بررسی عوامل ظهر.

۴- «انتظار» شامل مباحث: اهمیّت و معنای انتظار، اقسام انتظار فرج، انتظار لحظه به لحظه، آثار و برکات انتظار در زمان غیبت و زمان ظهور.

۵- «دعا» شامل مباحث: اهمیّت و جایگاه دعا، آثار و نتایج دعا، اجابت دعا و موانع آن، آداب دعا، انگیزه‌های دعا برای امام عصر، ضرورت دعا برای تعجیل در فرج، آثار و فوائد دعا برای امام عصر، چگونگی دعا برای امام عصر.

از آنجاکه این موضوعات شامل امّهات مباحث مهدویّت می‌شود، به نظر رسید که اگر همه آنها در یک سیر منطقی و منظم به صورت درسی درآید و تحت عنوان «سلسله درس‌های مهدویّت» منتشر گردد، می‌تواند مفید فوائد جدیدی باشد.

به همین منظور با همت برادر فاضل و ارجمند جناب آقای دکتر سید محمد هادی صدرالحفاظی مطالب آن کتاب‌ها دقیقاً مورد بازنگری قرار گرفت و اصلاحات و تغییرات لازم در برخی عبارات یا مطالب آنها اعمال گردید. سپس با دسته‌بندی موضوعات مختلف، سلسله درس‌هایی با یک روال منظم آموزشی تنظیم شد. همچنین در پایان هر چند درس، پرسش‌هایی برای امکان ارزیابی خوانندگان به آن افروزده گردید. اما از آنجاکه هر یک از آن کتاب‌ها شامل بعضی مباحث دقیق تخصصی در موضوع خاص خود است، در این دروس، آن مطالب حذف شده تا یکنواختی سطح علمی آنها محفوظ بماند.

این درس‌ها به تعداد ۱۴ کتاب (تقریباً هر یک به اندازه کتاب فعلی) تنظیم شده است. با این همه به نظر می‌آید هر یک از آن

کتاب‌های اصلی در موضوع خاص خود، کارآیی مستقل خود را حفظ کند و هیچکدام از آن کتاب‌ها و این سلسله درس‌ها جای دیگری را نگیرد.

اینک شش حلقه از این سلسله که در موضوع بحث «معرفت» و «غربت» و شامل چهار کتاب: «معرفت امام عصر^{علیهم السلام}»، «گوهر قدسی معرفت»، «بیعت با مهدی^{عائیله}» و «آفتان در غربت» می‌باشد، ارائه می‌گردد. ان شاء الله هشت حلقه بعدی به موضوعات «غیبت»، «انتظار» و «دعا» اختصاص خواهد داشت.

امیدوارم این تلاش، گامی مؤثر در جهت معزّفی بیشتر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشّریف باشد و روح و ریحانی برای پدر و مادر برادر عزیزم گردد. خداوند از ایشان به احسن وجه قبول فرماید.

دینوک
سید محمد بنی‌هاشمی
فروشگاه تخصصی کتب دینی
رمضان المبارک ۱۴۲۹

شهریورماه ۱۳۸۷



فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱ بخش



معرفت: ایجاد خدا و قبول انسان

وقتی صحبت از معرفت‌های دینی همچون معرفت خدا، رسول و امام مطرح می‌شود. اولین چیزی که باید روشن شود، ماهیّت «معرفت» و ویژگی‌های آن می‌باشد. آنچه در موضوع توحید (خداشناسی) و نبوت (پیامبرشناسی) و امامت (امام‌شناسی) مورد بحث قرار می‌گیرد، کاملاً مبتنی بر تعریف «معرفت» است و تایک معنای صریح و روشنی از آن ارائه نشود، در هیچ‌یک از شاخه‌های معارف نمی‌توان بحثی دقیق و صحیح را انتظار داشت. گاهی گوینده و شنوnde، یا نویسنده و خواننده، هر کدام معنایی متفاوت از «معرفت» می‌فهمند و همین باعث می‌شود تا مقصود یکدیگر را درست درک نکنند و این منشأ بدفهمی و اشکال در اصل مباحث اعتقادی می‌گردد.

از این‌رو لازم است قبل از طرح هر بحثی از معارف دینی، ابتدا ماهیّت «معرفت» و خصوصیات آن شناخته شود تا بر پایه آن هر موضوع اعتقادی طراحی و بیان گردد. در غیر این صورت اشکال‌هایی در ضمن آن بحث اعتقادی پیش می‌آید که حل آنها به بحث «معرفت» مربوط می‌شود.

به همین جهت در بخش اول این سلسله درس‌ها به تحلیل مسئله «معرفت» و به‌خصوص، صنع خدا بودن آن می‌پردازم.

۱

فصل

ویژگی‌های علم و معرفت

درس اول: چیستی علم و ویژگی‌های آن (۱)

چون اصل «معرفت» پایه و جدایی دارد، مباحثِ مربوط به آن برای هر عاقلی روشن و بدیهی می‌نماید؛ البته به شرطی که با ذهنیات و اصطلاحاتی که در بعضی از دانش‌های بشری وضع شده، مخلوط‌نگردد. در این فصل ابتدا تذکرای درباره چیستی علم مطرح می‌شود که به راحتی برای هر عاقلی قابل وجدان است. سپس بر همین منوال، ویژگی‌های معرفت را به طور کلی بیان می‌کنیم که مهم‌ترین آنها الهی و قدسی بودن آن است.

تمایز میان دو معنای واژه «علم»

ابتدا مناسب است که به تفاوت بین دو معنای واژه «علم» اشاره کنیم. گاهی «علم» به معنای «عالَم شدن» به کار می‌رود و گاهی به معنای «عالَم شدن». وقتی از حالت جهل نسبت به چیزی خارج می‌شویم و به

آن آگاهی پیدا می‌کنیم، معنای اوّل علم یعنی عالم شدن، محقق می‌شود. این معنا حکایت از صیرورت و تغییر حالت دارد. تا پیش از رخداد علم و دانستن، هیچ آگاهی از شیء در میان نیست، اما همزمان با آن رویداد، می‌توانیم تحقیق علم را در خود، تصدیق کنیم. این معنای از «علم» را می‌توان معنای فعلی دانست.

علاوه بر این برای واژه «علم» یک معنای اسمی هم وجود دارد که همان «عالم بودن» است. وقتی به کسی اطلاق عالم می‌کنیم، نوعاً به همین معنای دوم نظر داریم. در این معنا توجه به معلوم خاصی نمی‌شود؛ در حالیکه در معنای اوّل، عالم شدن به چیزی مطرح است. مثلًاً از عالم ریاضیات ممکن است مسئله‌ای را پرسیم که او پیشتر با آن برخورد نکرده و برای حل آن، نیازمند تأمل است. پیش از حل مسئله، او عالم به معنای دوم می‌باشد، ولی به معنای اوّل، عالم نیست. ما در بحث حاضر به معنای اوّل واژه «علم» نظر داریم.

ویژگی‌های علم

الف: بداهت معنای علم

همهٔ ما وقتی صحبت از «علم» و «دانایی» می‌شود، منظور از آن را می‌فهمیم و تفاوت آن را با «جهل» و «نادانی» تشخیص می‌دهیم. همهٔ ما «علم بودن» را برای خود، کمال و «جاهل بودن» را نقص می‌دانیم. پس علم و جهل واقعیّاتی هستند که هم خود آنها و هم ارزش هر کدام را می‌توانیم تشخیص دهیم.

اما در پاسخ به این سؤال که «حقیقت علم چیست؟» معلوم نیست به راحتی قادر به جواب دادن باشیم؛ و کسانی که با اصطلاحاتی در این

مورد آشنایی دارند، چه بسا در مقام تعریف «علم» برآیند و مطالبی را مطرح کنند که برای نوع افراد - که همگی علم را می‌شناسند و منظور از آن را می‌فهمند - نامانوس و جدید باشد. ولی این روش در پاسخ به پرسش «علم چیست؟» راه به جایی نمی‌برد. زیرا اگر واقعیت چیزی برای همگان روش باشد، نیازی به تعریف آن احساس نمی‌شود؛ کافی است درباره چیزی که برای همه آشکار است، سؤال کنیم تا هر کس با تأمل و جدایی در آن پاسخ دهد. چون در ک همه انسان‌ها از علم یکسان است، در مراجعته به وجود خود هم به یک نتیجه می‌رسند و بنابراین جواب‌های یکسان خواهد بود.

اکنون به همین روش سیر می‌کنیم تا بینیم به چه نتیجه‌ای درباره «علم چیست؟» می‌رسیم. از مثال‌های ساده علم و دانایی شروع می‌کنیم و ویژگی‌های علم را برسی می‌کنیم.

ب: ذهنی نبودن علم

فروشگاه تخصصی کتب دینی

وقتی چیزی را می‌بینیم یا می‌شنویم، نسبت به آن علم پیدا می‌کنیم. حواس پنجگانه ما هر کدام می‌توانند ما را به یک نوع دانایی برسانند و اگر کسی هریک از این حواس را نداشته باشد، از یک نوع دانش محروم خواهد بود. شخص نایینا از علم نسبت به دیدنی‌ها محروم است و ناشتوانیز از درک شنیدنی‌ها بی‌بهره است و ... حس ذائقه نیز یکی دیگر از حواس ماست که به وسیله آن چشیدنی‌ها را درک می‌کنیم. شیرینی از چیزهایی است که ما از طریق چشیدن به آن علم پیدا کرده‌ایم و اگر کسی از قوه چشایی محروم باشد، نسبت به شیرینی هم علم ندارد. حال سؤال این است که: علم ما به شیرینی، چه ماهیّتی دارد؛ وقتی

می‌گوییم که شیرینی را شناخته‌ایم، دقیقاً به چه چیز اطلاق علم و شناخت می‌کنیم؟

آیا - آن طور که بعضی گفته‌اند - علم ما به شیرینی به معنای صورت ذهنی داشتن از آن است؛ آیا فهم ما از شیرینی از طریق تصوّر آن است؛ آیا فهمیدن شیرینی از مقولهٔ فکر است؟

حقیقت این است که علم ما به شیرینی از طریق تصوّر آن نیست؛ وقتی شیرینی را می‌چشیم، به واقعیت آن دسترسی پیدا می‌کنیم نه اینکه تنها صورت ذهنی آن در ما حاصل گردد. ما به واسطهٔ تصوّر، شیرینی را نمی‌شناسیم. اصولاً چشیدن از مقولهٔ فکر کردن نیست و در آن لحظه که شیرینی را می‌چشیم (لحظه عالم شدن) هیچ فکری درباره آن نمی‌کنیم. ما وجوداناً بین چشیدن شیرینی و تصوّر آن (که همان فکر است) تفاوت می‌گذاریم. این حقیقت را هم تصدیق می‌کنیم که فهم شیرینی تنها وقتی برایمان حاصل می‌شود که به مرحلهٔ چشیدن آن برسیم ولی فکر و تصوّر دربارهٔ شیرینی هرگز ما را به آن مرحله نمی‌رساند. به همین دلیل، کسی که از نعمت حسّ ذائقه محروم باشد، برای همیشه از درک و فهم شیرینی ناتوان است. چنین شخصی ممکن است با توضیح دیگرانی که آن را چشیده‌اند، تصوّراتی در مورد شیرینی برایش ایجاد شود، ولی این تصوّرات، او را به درک شیرینی و چشیدن آن موفق نمی‌کند.

حقیقت این است که تصوّر شیرینی هم برای کسی که آن را نچشیده، امکان‌پذیر نیست. اگر کسی از بد و تولد، فقد حسّ چشایی باشد، هرگز نمی‌توان تصوّری را که افراد سالم از شیرینی دارند، به او منتقل کرد.

حدّا کثر چیزی که برای این شخص از توصیفات دیگران حاصل می‌شود، تصوّری است از سنخ مقوله‌های دیگری که او حس کرده، نظری شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها؛ به شرطی که از نعمت حسن سامعه و باصره برخوردار باشد. او شیرینی را هم چیزی از سنخ صدایها و تصویرها می‌انگارد و دایرهٔ تصوّراتش از محدوده آنچه شناخته و فهمیده است، فراتر نمی‌رود.

پس تصوّر، فرع بر درک و شناخت است؛ به طوری که اگر راه درک وجودان چیزی برای کسی بسته باشد، امکان تصوّر صحیح از آن هم برایش وجود ندارد. در مثال مورد بحث تنها کسی که «می‌داند» شیرینی چیست یعنی آن را چشیده و «فهمیده» است، می‌تواند تصوّری صحیح و مطابق با واقع از آن داشته باشد. در غیر این صورت تصوّرات و افکار او نمی‌تواند حاکی از واقعیّت و حقیقت شیرینی باشد.

نتیجه‌ای که از این توضیحات وجودانی به دست می‌آید، این است که باید حساب شناخت و فهم را از تصوّر و فکر جدا کرد. این دو می‌توانند به هم مربوط باشند و یکی مقدمهٔ دیگری قرار گیرد، ولی یک اصل اساسی همواره محفوظ می‌ماند و آن اینکه «علم» و «فهم» غیر از «فکر» و «تصوّر» است. اینها از دو مقوله و دو سنخ هستند. ممکن است گاهی «فکر کردن» به «فهمیدن» بینجامد، ولی در هر حال اینها دو چیز هستند و یکی نیستند. برای تفکیک این دو مقوله از یکدیگر، ما تعبیر «وجودان» را برای گزارش دادن از «فهم» انتخاب می‌کنیم.

چشیدن، یکی از مصادیق «وجودان» است و منظور از اینکه گفته می‌شود شیرینی یک امر وجودانی است، یعنی همین حقیقت که با

چشیدن - و نه فکر کردن و تصوّر نمودن - می‌توان به آن علم پیدا کرد. اصولاً اگر از طریقی به واقعیّت چیزی دسترسی پیدا کنیم - نه اینکه صرفاً تصوّری از آن بکنیم - در آن صورت تعبیر «وجدان» را به کار می‌بریم. صورت ذهنی از یک چیز، غیر از خود آن است. ما اگر به خود چیزی برسیم، می‌توانیم بگوییم آن را وجدان کرده‌ایم. حواس مانند ذائقه - ما را قادر می‌کنند تا به واقعیّت محسوسات دسترسی پیدا کنیم. بنابراین حس کردن از مصادیق و جدان کردن است.

علم و ادراک همان وجدان کردن است

حاصل بیانات گذشته این است که علم به محسوسات، نه از طریق فکر و تصوّر آنها، بلکه از راه وجدان حاصل می‌گردد و حقیقت ادراک هم همین است؛ معنای لغوی «ادراک» به خوبی در اینجا صدق می‌کند. ادراک یک چیز یعنی رسیدن به آن؛ و تنها وقتی به خود آن چیز دسترسی پیدا کنیم، می‌توانیم بگوییم به آن رسیده‌ایم، نه اینکه صرفاً صورتی از آن را در ذهن بیاوریم. در صورت دوم فقط می‌توانیم بگوییم که به تصوّری از آن نایل شده‌ایم. این در مورد ادراک حسی.

حقیقت سایر علوم و ادراکات هم، همین است. هر کدام از ما وقتی حال علم و فهم خود را در نظر بگیریم، به این حقیقت اذعان می‌کنیم. به عنوان مثال مسئله مشکلی را در نظر بگیرید که راهی برای حل آن نمی‌دانیم. دیگری که راه حل آن را می‌داند، می‌خواهد برای ما توضیح دهد تا ما هم آن را بفهمیم. او شروع به بیان می‌کند و ما هم به بیانات او با دقّت گوش فرامی‌دهیم. سخنان او ما را به فکر کردن می‌اندازد و تفکّرات ما همان صور ذهنیّه است که با هدایت گوینده به شکل خاصی

کنار هم قرار می‌گیرند. پس از مددتی که افکار ما در یک مسیر خاص و به سوی مطلوب خاص جهت‌گیری شود (و همه‌این افکار به وسیله صور ذهنی است) در یک لحظه برقی می‌درخشد و ما احساس می‌کنیم که آنچه رادیگری در صدد تفهیم آن به ما بود، فهمیدیم. در آن لحظه هیچ تصوّری در ذهن ما به وجود نیامد. البته تصوّر کردن پس از آن لحظه برای ما امکان‌پذیر است؛ یعنی به آنچه فهمیده‌ایم می‌توانیم صورت ذهنی بدھیم، ولی خود فهم، یک صورت ذهنی نیست و با فکر فرق دارد. افکار ما که همان صورت‌های ذهنی است، قبل از فهم و پس از فهم، با اختیار ما یا بدون اختیار ما، می‌توانند وجود داشته باشند، اما سخن درباره خود فهمیدن است. فهمیدن غیر از پیدایش یک صورت ذهنی در ماست و حقیقت علم و دانایی همان فهم است. فهم در ما نسبت به آنچه پیشتر جاھل بوده‌ایم، ایجاد روش‌نایابی می‌کند، ولی تصوّرات ما روش‌نایابی بخش نیستند. تصوّرات را هم‌اگر فهمیم، روشنی پیدا می‌کنند. پس صورت‌های ذهنی عین علم و آگاهی نیستند، بلکه می‌توانند معلوم واقع شوند. یعنی به برکت علم و فهم است که صور ذهنی در دایره معلومات انسان وارد می‌شوند و معلوم غیر از خود علم است. بنابراین تصوّرات، علم نیستند.

ملاحظه می‌شود که علم به یک چیز بدون وساطت صورت ذهنی، مستقیماً به خود آن تعلق می‌گیرد و این همان است که در معنای «وجودان» بیان کردیم. عالم شدن ما وقتی است که به خود معلوم دسترسی پیدا کنیم، نه اینکه صرفاً صورت ذهنی آن در ما به وجود آید و حقیقت ادراک هم همین است.

درس دوم: چیستی علم و ویژگی‌های آن (۲)

در درس گذشته دو ویژگی از ویژگی‌های علم را مطرح کردیم. در این

درس به بررسی دو ویژگی دیگر علم می‌پردازیم.

چ: قابل تعریف نبودن علم در عین بداحت آن
فروشگاه اختصاصی کتب دینی

نکته دیگری که در تشخیص وجودی بودن علم بسیار مهم می‌باشد،
توجه به این حقیقت است که ما از ارائه تعریفی برای آن عاجز هستیم.
این امر اختصاص به علم ندارد بلکه در همه امور وجودی صدق می‌کند.
برای ساده شدن مسئله، باز هم از مثال‌های حسی استفاده می‌کنیم.
در همان مثال شیرینی، آن که واقعیتش را چشیده است، چگونه
می‌تواند آنچه را درک کرده توصیف کند؟

او فقط می‌تواند حال خود را در هنگام درک شیرینی توضیح بدهد
ولی آیا این توضیحات، تعریف شیرینی است؟ اینکه هنگام چشیدن
شیرینی چه حالاتی برای انسان به وجود می‌آید، بیان آثار و خواص

شیرینی است، نه تعریف شیرینی. درک این خواص هم تنها برای کسی که شیرینی را چشیده است، معنا دارد؛ و گرنه کسی که آن را نچشیده، جز یک سری تصوّرات - که ربطی به واقعیت امر ندارد - نصیب شد. اگر کسی می‌داند شیرینی چیست، یعنی پیشتر آن را چشیده، توصیف و توضیح دیگری برایش مفید است، ولی اگر نچشیده، آن توضیحات چیزی را برایش روشن نمی‌کند.

آری؛ همه کسانی که شیرینی را چشیده‌اند، خود را از توصیف و تعریفِ حقیقت آن عاجز می‌یابند و تنها راهی که نهایتاً توصیه می‌کنند، این است که هر کس می‌خواهد شیرینی را بشناسد، باید خودش آن را بچشد.

حال که شیرینی را نمی‌توان تعریف کرد، آیا این ناتوانی از تعریف، روشنی و جданی آن را کم می‌کند؟ هرگز.

این طور نیست که اگر نتوانیم چیزی را توصیف کنیم، در شناخت ما از آن، کاستی و خللی وجود داشته باشد. مانو ع چیزهایی را که می‌شناسیم، نمی‌توانیم تعریف کنیم. از مثال محسوسات - مانند شیرینی (در چشیدنی‌ها) یارنگ آبی (در دیدنی‌ها) یا ... که هیچ‌کدام قابل تعریف نیستند و در عین حال برای مابسیار واضح و روشن هستند - اگر بگذریم، مثال آزادی را می‌توان در نظر گرفت. هیچ‌یک از ما در این‌که می‌دانیم آزادی چیست، نه شک داریم و نه ابهام. بدون هیچ تردیدی دقیقاً آزادی را می‌فهمیم، اما آیا می‌توانیم تعریفی کامل و صحیح از آن ارائه دهیم؟ در فلسفه و کلام تعریف‌های متعددی از آزادی ارائه کرده‌اند، اما هیچ‌کدام روشن‌کننده حقیقت آن نیست. اگر کسی آزادی را

و جدان کرده، می‌داند آزادی چیست و نیاز به تعریف ندارد؛ و اگر هم و جدان نکرده، به وسیلهٔ هیچ تعریفی نمی‌توان آزادی را به او فهماند. آن هم که حقیقت آزادی را و جدان کرده، در صورتی تعریف آن را می‌پذیرد که با آنچه خود یافته است، تطبیق کند. یعنی او هرگز از روی تعریف آزادی پی به حقیقت آن نمی‌برد، بلکه آنچه و جدان کرده است، معیاری برای پذیرش و عدم پذیرش تعاریف می‌باشد. پس در واقع تعریف را به آنچه می‌داند، ارائه می‌دهد، بعد یا آن را می‌پذیرد و یا رد می‌کند. بنابراین، تعریف برای او علم‌آور نیست. لفظ تعریف که به معنای شناساندن می‌باشد، در امور و جدانی این فایده را ندارد که مجهولی را برای شخص، معلوم سازد و او با شنیدن تعریف، امر و جدانی را بشناسد.

پس به طور کلی عجز از تعریف چیزی، منافاتی با روشن بودن آن از جهت و جدان ندارد. می‌توان فرض کرد که جزی و جدان^۱ برای انسان روشن و آشکار باشد، اما در عین حال از دادن تعریفی برای آن ناتوان باشد.

با توجه به مطالب فوق، قابل تعریف نبودن علم برای ما روشن می‌گردد. ما و جدان^۱ می‌فهمیم که علم و دانایی چیست، اما در مقام ارائه تعریف هیچ تعبیری که روشن تر از خود آن باشد، پیدا نمی‌کنیم که در مقام توضیح از آن تعبیر استفاده کنیم.

بنابراین واقعیت علم بدون آنکه بتوانیم تعریفی و توضیحی از آن ارائه کنیم، برای ما شناخته شده است؛ ولی این شناخت البته طوری نیست که مکانیزم آن هم برای ما روشن باشد. حقیقت این است که ما از

نحوه حصول علم و چگونگی آن هیچ وجودانی نداریم و لذا هیچ توضیحی هم درباره آن نمی‌توانیم بدھیم. این در حالی است که اصل وجود آن و بداهت معنایش غیر قابل انکار است. وقتی چیزی را می‌فهمیم و نسبت به آن دانا می‌شویم، چگونه این فهم برای ما حاصل می‌شود؟ نمی‌دانیم و هیچ تفسیری هم نسبت به آن نمی‌توانیم ارائه دهیم. پس نباید سعی در توضیح آن داشته باشیم؛ زیرا این سعی به جایی نمی‌رسد. اصولاً این نکته یکی از پایه‌های اساسی بحث شناخت می‌باشد. ما اگر چیزی را می‌یابیم، می‌توانیم درباره آن سخن بگوییم؛ ولی اگر نمی‌یابیم، نمی‌توانیم صرفاً با تصوّرات و بافت‌های ذهنی خود، آن را توضیح دهیم.

در بحث علم هم، ما همین قدر می‌یابیم که عالم و دانا شده‌ایم و از جهل و نادانی خارج گشته‌ایم. این را نمی‌توانیم منکر شویم. اما اینکه این حالت چگونه در ما پیدا شده و تفسیر آن چیست، برای ما روشن نیست.

د: اختیاری نبودن علم

نکته بسیار مهم‌دیگری که در مورد علم، وجودانی ماست، اختیاری نبودن آن است. پیدایش علم، فعل انسان نیست، بلکه عالم در اینجا فقط منفعل است. در مثالی که در درس گذشته ذکر کردیم، آنجاکه راه حل مسئله برای ما روشن نیست و بعد با توضیحات دیگری دفعتاً آن را می‌فهمیم، با همه وجود می‌یابیم که این روشن شدن، کار ما نیست. این مانبودیم که راه حل مشکل را برای خود روشن کردیم. فهم مابه میل و اختیار مانبوده است؛ اگر به میل و اختیار مابود، می‌توانستیم زودتر از